

خدا یا! عاشقتم!



محمد تقی صرفی پور



خدایا عاشقتم

انسان ها می توانند عاشق شوند یعنی به چیز ی
علاقه خیلی فراوان پیدا کنند .گاهی این عشق به
غیر خداست.مانندعشق به جنس مخالف!مرد
عاشق زنی می شود یا یا زن عاشق مردی
میشود.مانندعشق لیلی و مجنون.شیرین و فرهاد
و...

گاهی عاشق حیوانی مانند سگ یا گربه یا پرنده
سخنگو و غیره می شود!

گاهی عشق به فلان هنرپیشه و فوتبالیست و..پیدا
می کند!

اما همه این عشق ها سرابی بیش نیست و نه تنها نمی تواند انسان را به کمال برساند . بلکه مانع هدایت و کمال می گردد!

عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الْعِشْقِ
قَالَ قُلُوبٌ خَلَتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ
غَيْرِهِ.¹

امام صادق علیه السلام - در پاسخ به سؤال از عشق -
فرمود: دلهایی از یاد خدا تهی می گردد و
خداوند محبت غیر خود را به آنها می چشاند.

تنها عشقی که شایسته است انسان ها بدنبال آن
بروند و عمر خود را صرف آن کنند عشق به
خداست.

¹بحار الأنوار ج : 70 ص : 158

3 ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ^۲

خداوند در درون هیچ کسی دو قلب قرار نداده
است.

قلب انسان یاباید خدا در آن باشد یا غیر
خدا. خوشا بحال کسی که قلبش فقط منحصر به
محبت خدا باشد.

در دعای کمیل از خدا می خواهیم که:

واجعل قلبی بحبک متیما

خدا قلبم را به عشقت متبرک نما

در قرآن کریم درباره اقوامی اینگونه آمده است:

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ^۳

^۲احزاب 4

^{۳۳}مائده 54

خداوند بزودی مردمی را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست می دارند.

که در بعضی از تفاسیر مراد از این مردم، مردم ایران ذکر شده است.

فرق عاشقان خدا با مردم عادی

فرق اولیاء خدا مانند قاضی ها و بهجت ها و ملاحسینقلی ها و سید احمد کربلایی ها با ادم های عادی این است که اینها عاشق خدا بودند و در تمام عمر عشق آنها و محبوب آنها ،خداوند مهربان بوده است.عبادت آنها عاشقانه بوده است

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود: "با فضیلت ترین مردم کسی است که عاشق عبادت است و با عشق عبادت کند".

«أفضل الناس من عشق العبادۃ فعانقها وأحبها بقلبه، وبأشرفها بجسده وتفرغ لها، فهو لا يبالي على ما أصبح من الدنيا على عسر أم على يسر»^۴

ادم عادی با عشق به خدا طلا می شود! از این رو به آن رو می گردد!! انقلابی عظیم و عجیب در او ایجاد می شود و ناگاه صاحب کرامت و معجزات می گردد و..

خدا تنها معشوقی است که هیچوقت عاشق خود را اذیت نمی کند! برعکس معشوق های بشری که گاهی قهر و گاهی دعوا و گاهی خیانت و گاهی تنها گذاشتن عاشق و.. در ان فراوان است!

عشق به خدا، معشوق همیشه هستش..

در عشق به خدا هرچقدر معشوق رو ناراحت کنی باز با تو صاف و صادق و محبت دارد

⁴⁴ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۵۳، حدیث ۱۰.

عشق به خدا انقدر لذت دارد که با هیچ یک از لذت‌های مادی برابری نمی‌کند!! بقول ایه الله بهجت دورکعت نماز عاشقانه انقدر لذت دارد که اگر پادشاهان این لذت را می‌دانستند دست از پادشاهی می‌کشیدند و به عشق خدا روی می‌آوردند..

ادمی که عشق خدا در او پیدا میشود طلا می‌گردد . از او کار زشت دیده نمی‌شود. اهل گناه و ظلم و اذیت کردن دیگران نیست! چون می‌داند محبوبش بدش می‌آید او این کارها را بکند! پس ادم عاشق خدا سراسر صفا و صمیمیت میشود و برای اینکه باصطلاح دل معشوق خود یعنی خدا را بدست آورد مرتب کارهایی که معشوقش خوشش می‌آید انجام می‌دهد. محبت به دیگران. نیکی و احسان و خوبی کردن به دیگران

مخصوصا ضعیفان و کودکان و زنان بی سرپرست
و والدین و مساکین و ایتام و ...

پایه عشق به خدا معرفت است...هرچقدر معرفت
به خدا بیشتر گردد عشق هم بیشتر شود.
...باید معشوق رو مرتب صدا کنیم...

ای رفیق من! ای امید من! ای گنج من! ای پناه من!
ای طبیب من! ای خدای من! ای محبوب من!! ای
معبود من! ای کمک و یاور من! ای دادررس من!
ای برطرف کننده غم و اندوه من! ای خالق من! ای
رازق من!

در انسان عشق به خدا نهاده شده است و
بصورت فطری وجود دارد و در عمق جان آدمی
ریشه دارد و اگر موانعی سر راه رشد این عشق
نباشد، به صورت شگفت انگیزی به کمال رسیده

وانسان را به بالاترین لذتها و مهمترین مقامات
معنوی و بالاترین سعادت ها می رساند.

ملاصدرا، از جمله ی فیلسوفان و عارفانی است که
عشق را به سه قسم تقسیم کرده و می گوید:
عشق یا حقیقی است و یا مجازی، عشق حقیقی
محبت الله و صفات و افعال اوست و عشق مجازی
هم یا نفسانی است و یا حیوانی.

وی معتقد است: تمام موجودات عالم به عشق
حقیقی عاشق حق اند و مشتاق لقای اویند و
خداوند متعال در جبلت (فطرت) تمام موجودات
عالم عشق خاصی را مرکوز (متمرکز) کرده
است.⁵⁵

سجادی، سید جعفر، مصطلحات فلسفی صدر الدین شیرازی، ص 153 -
155.⁵⁵

هدف از خلقت انسان هم در حقیقت همین است
که انسان عاشق خدا شود وبا عشق به خداوند
لطیف وجمیل،به لذت بی نظیری که در هیچیک از
لذتهای مادی نیست دست پیدا کند.

انسان عاشق خدا،انسان عجیبی است.او شبانه
روزش را به یاد معشوقش یعنی خداوند زیبا،می
گذراند وهیچیک از لذتهای دنیا برای او ارزشی
ندارد.

امیر مومنان در مناجات شعبانیه خطاب به خداوند
می فرماید:

خدایا اگر مرا به اتشم بیاندازی،به اهل جهنم اعلام
می کنم که من دوست دارم^۶.

^۶ و ان ادخلتني النار اعلمت اهله اني أحبك.

مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي هر کس مرا بجوید
، خواهد یافت

وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي و هر کس مرا یافت
، می شناسد

وَمَنْ عَرَفَنِي احَبَّنِي و هر کس مرا شناخت ،
دوستدار من می شود

وَمَنْ احَبَّنِي عَشَقَنِي و هر کس دوستدار من
شد ، عاشقم می شود

وَمَنْ عَشَقْنِي عَشَقْتُهُ و هر کس عاشقم شود ،
عاشقش می شوم

وَمَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ و هر که را عاشق
شدم ، می کشمش

وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَيْ دَيْتُهُ و هر کس را کشتم ،
دیه او بر من است

وَمَنْ عَلَيَّ دَيْتُهُ فَإِنَّا دَيْتُهُ و هر که دیه او بر من
است من خودم دیه او هستم

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

همه پیامبران آمدند رابطه انسان را با خدا برقرار
کنند زیرا خوشبختی انسان در این است که با
خدای خویش ارتباط داشته باشد که هرچه این
ارتباط عمیق تر و عاشقانه تر باشد انسان کاملتر
و سعادتمندتر می گردد انسان باید خدا را معشوق
خود قرار دهد و بداند که فقط خدا لایق عشق
ورزی است. و فقط او شایسته عشق ورزی است

شعیب نبی همیشه از عشق به خدا اشگ می

ریخت

درباره حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیه السلام
نقل شده است که سال‌هایی طولانی گریه کرد تا
چشم‌هایش نابینا شد. خدای متعال دوباره
چشم‌هایش را به او برگرداند. باز سال‌ها گریه
کرد تا دوباره چشمش نابینا شد. باز خدای متعال
چشم‌هایش را به او برگرداند. باز سالیانی گریه
کرد. خداوند به او وحی کرد: اگر از ترس جهنم
گریه می‌کنی، من جهنم را بر تو حرام می‌کنم. اگر
آرزوی بهشت داری، من بهشت را در اختیار تو
گذاشتم. دیگر چه می‌خواهی؟ عرض کرد: خدایا!
تو می‌دانی گریه من، نه از ترس جهنم است و نه
به خاطر رسیدن به بهشت، من تو را دوست دارم

و خواستار لقای تو هستم؛ من می‌خواهم به تو
نزدیک شوم. خدای متعال نیز به او وحی کرد که
چون این گونه هستی، من کلیم خودم را خادم تو
قرار خواهم داد. داستان فرار حضرت موسی به
مدین و ملاقات با دختران شعیب مقدمه بود برای
این که موسی هشت یا ده سال برای شعیب شبانی
کند.^۷

اشک های ایه الله سید محمد باقر شفتی

بیمار عشق

سرور فقیهان سپاهان را باید مظهر صفات متضاد
دانست او که به آسانی سراز پیکر غارتگران و
متجاوزان جدا می کرد، در تنهایی پیوسته مناجات

^۷ علل الشرایع

خمسه عشر رازمزه می کرد و می
گریست.^۸ روزی کنیز یکی از بزرگان شهر از ستم
ارباب گریخته به خانه سید پناهنده شد چون
مدت اقامت او در خانه فقیه فرزانه شهر به درازا
کشید، سید وی را نزد اربابش روانه ساخت و
سفارش کرد که رفتاری پسندیده پیشه کند. وقتی
کنیز به خانه بازگشت ارباب پرسید: خانه سید
چگونه بود؟

زن پاسخ داد: سید شبانگاهان دیوانه می شد و
روز فرزانه می نمود.

مرد پرسید: چگونه؟

کنیز پاسخ داد: چون پاسی از شب می گذشت در
کتابخانه اش چون دیوانگان بر سر می کوبید و می

^۸ قصص العلماء، ص ۱۳۸

گریست . دعای فراوان می خواند و نماز بسیار می
گزارد و چون بامداد فرا می رسید عبا بر دوش می
افکند و چون فرزندگان می نشست.^۹

گریه فراوان عارف شیفته شفت سرانجام
دیدگانرا مجروح ساخت و او را در بستر بیماری
فرو افکند. پزشکان شهر داروهای گوناگون
را آزمودند ولی هر بار ناکام تر از پیش به زانو در
آمدند. آنها پس از ماهها آزمون و خطا بدین نتیجه
رسیدند که میان بیماری و گریه پیوسته سید
پیوندی تنگاتنگ است. بنابراین وی را از گریه باز
داشتند، گفتند: گریه بر شما حرام است زیرا
موجب پیشرفت بیماری می شود.^{۱۰}

^۹ همان ، ص ۱۳۷

^{۱۰} همان

قرآن کریم در وصف مؤمنان می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^{۱۱} محبت مؤمنان نسبت به خدا شدیدتر است

علامه مجلسی روایتی از کتاب مسکن الفواد شهید ثانی نقل کرده که:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ بَعْضَ الصَّدِّيقِينَ أَنَّ لِي عِبَادًا مِنْ عِبِيدِي يُحِبُّونَنِي وَ أَحِبُّهُمْ فَإِنْ أَخَذْتَ طَرِيقَهُمْ أَحَبَبْتُكَ وَإِنْ عَدَلْتَ عَنْهُمْ مَقَّتْكَ.

خداوند به یکی از صدیقین وحی کرد که من در میان بندگانم ، بندگانم دارم که مرا دوست می دارند و من نیز آن ها را دوست دارم. اگر راه آن ها را بشناسی و از آن ها پیروی کنی، تو را

۱۱. بقره، ۱۶۵.

دوست خواهم داشت، اما اگر از راه آن‌ها انحراف پیدا کنی، بر تو غضب خواهم کرد؛

این پیامبر صدیق از خداوند پرسید: علامت این بندگان چیست؟ خداوند در پاسخ، علامتی ذکر فرمود که برای ما خیلی غریب می‌نماید. فرمود: همانند شبان مهربانی که هنگام چراندن گوسفندان دائماً مراقب آن‌هاست که از نظرش دور نشوند، این افراد تمام روز را به سایه‌ها نگاه می‌کنند تا این‌که نزدیک غروب می‌شود و سایه‌ها همه‌جا را می‌گیرد و هوا تاریک می‌شود. در این‌هنگام همانند پرندگان که وقت غروب به سوی آشیانه‌شان می‌روند و آن‌جا آرام می‌گیرند، این افراد نیز حالت انسی با غروب پیدا می‌کنند. مثل این‌که اصلاً در طول روز منتظر بوده‌اند تا شب فرا رسد و در گوشه‌ای آرام بگیرند. فَإِذَا

جَنَّهُمُ اللَّيْلُ وَاخْتَلَطَ الظَّلَامُ وَفُرِشَتِ الْفُرُشُ وَنُصِبَتِ
 الْأَسِرَّةُ وَخَلَا كُلُّ حَبِيبٍ بِحَبِيبِهِ؛ وقتی روشنایی اول
 شب می‌رود و تاریکی بر عالم سایه می‌اندازد و
 بسترها برای استراحت گسترده می‌شود و هر
 کس با محبوب خود خلوت می‌کند، این بندگان
 تازه به نماز می‌ایستند و در پیشگاه من به سجده
 می‌افتند، صورت‌هایشان را روی خاک می‌گذارند و
 با من با سخن خودم مناجات می‌کنند؛ نَاجَوْنِي
 بِكَلَامِي؛ مثلاً قرآن می‌خوانند ولی با آیات قرآن
 با من سخن می‌گویند. تَمَلَّقُونِي بِأَنْعَامِي؛ با یاد
 نعمت‌های من، در پیشگاه من متملقانه [5] صحبت
 می‌کنند. برخی اشک از چشمان‌شان جاری است.
 برخی فریاد می‌کشند. برخی آه می‌کشند و برخی
 از صبر بر فراق من گله می‌کنند. برخی به نماز
 ایستاده‌اند و در حال تفکر و توجه‌اند. برخی در
 حال رکوع‌اند و برخی در حال سجده. بَعَيْنِي مَا

يَتَحَمَّلُونَ مِنْ أَجْلِي؛ این کارهایی که به خاطر من انجام می دهند، از چشم من دور نیست و من توجه دارم که به خاطر محبت من چه سختی هایی را تحمل می کنند. وَبِسْمَعِي مَا يَشْكُونَ مِنْ حُبِّي؛ گوش من پای ناله و شکایت های آنها از فراق و جدایی من است.

رفتار خدا با دوستان خود

أَوَّلُ مَا أُعْطِيَهُمْ ثَلَاثًا؛ خداوند می فرماید: **اول** چیزی که به این بندگان می دهم سه چیز است: أَقْذِفُ مِنْ نُورِي فِي قُلُوبِهِمْ فَيَخْبِرُونَ عَنِّي كَمَا أُخْبِرُ عَنْهُمْ؛ نوری در دل هایشان قرار می دهم که با آن همان گونه که من از دل آنان خبر دارم، از دل من با خبرند. مثل این که دل ها با هم مربوط می شود و از یک دیگر با خبرند. **دومین** چیز این است که اگر همه آسمان ها و زمین ها و آنچه مابین آنهاست

را به آن‌ها بدهم، باز هم آن را برای آن‌ها کم می‌دانم؛ والثانی لَوْ كَانَتْ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَمَا فِيهِنَّ مِنْ مَّوَارِيثِهِمْ لَأَسْتَقْلَلْتُهَا لَهُمْ؛ اگر همه هستی را در اختیار آن‌ها قرار بدهم، باز هم می‌گویم استحقاقشان بیشتر است. خداوند بلوف نمی‌زند. مگر این‌ها را به اهل بیت علیهم السلام عنایت نفرمود؟! مگر همه عالم را در اختیار سیدالشهدا قرار نداد؟! وَالثَّالِثُ أَقْبَلُ بِوَجْهِهِ عَلَيْهِمْ؛ سومین چیزی که به دوستانم می‌دهم این است که رویم را به طرف آن‌ها می‌کنم؛ توجه‌ام را به آن‌ها معطوف می‌کنم. ؛ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ^{۱۲}.^{۱۳} هیچ کس نمی‌داند چه چیزی برای آنها در نظر گرفته شده که باعث نور چشم آنها میشود.

^{۱۲}. بحار الأنوار، ج 67، ص 26،

^{۱۳} سجده، 17.

برای عاشقان فقط خداوند زنده است

یکی از خصوصیات عاشقان خدا در این روایت ذکر شده است: النَّاسُ عِنْدَهُمْ مَوْتَى وَاللَّهُ عِنْدَهُمْ حَيٌّ قَيُّومٌ كَرِيمٌ^{۱۴}؛ محبان واقعی خدا کسانی هستند که مردم دنیا در نظرشان مرده هستند، و برای آنها فقط خداوند زنده است.

رسد آدمی بجایی که بجز خدا نبیند!

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک.^{۱۵}

خدایا کمال انقطاع از غیر خودت و اتصال به خودت را هدیه به من بده .

¹⁴. بحار الأنوار، ج 74، ص: 28

¹⁵فرای از مناجات شعبانیه

عاشقان خدا شایسته است هر شب جوشن کبیر را
که هزار نام از معشوق در ان ذکر شده بخوانند.
هر کجا نام خدا باشد انان حیران و مبهوت نام
محبوب می شوند.

**ابراهیم نبی با شنیدن نام خدا همه گوسفندانش را
بخشید**

وقتی حضرت ابراهیم از نمرودیان جدا شد و به
طرف سرزمینی که خداوند متعال برایش مقدر
فرموده بود، می رفت، گله بزرگی به همراه خود
داشت. [5] در شب تاریکی جبرئیل به امر خداوند
فریاد زد: «سَبَّوحٌ قُدُّوسٌ». حضرت ابراهیم حالت
جذبه ای پیدا کرد و گفت: ای کسی که اسم
محبوب من را بردی! نصف این گوسفندان را به

تو می‌بخشم، یک بار دیگر اسم محبوبم را تکرار
کن! جبرئیل یک بار دیگر گفت: سبوح قدوس.
باز شوق ابراهیم بیشتر شد و گفت بقیه گله‌ام را
نیز به تو بخشیدم،^{۱۶}

در آیات و روایات، دین، به عشق خداوند تفسیر
شده است، ایمان همان عشق و محبت به خداوند
است گرچه از استدلال‌های عقلی ناشی شود در
روایات فراوانی آمده است: ((الدین هو الحب و
الحب هو الدین؛^{۱۷} دین محبت خداوند است و
محبت همان دین است

در روایتی از حضرت امام صادق(ع) می‌خوانیم:

^{۱۶}بحار الأنوار ج 67، ص 26

^{۱۷}.تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 83 و 84

((لا یمحض رجل الا یمان بالله حتی یکون الله احب
 الیه من نفسه و ابيه و امه و ولده و اهله و ماله و من
 الناس کلهم؛^{۱۸} ایمان کسی به خدا کامل نخواهد
 شد مگر آن که خداوند نزد او محبوبتر از جان و
 پدر و مادر و فرزندان و خانواده و مال و تمام
 مردم باشد

شب مردان خدا روز جهان افروز است

در روایت نقل شده که به حضرت موسی
 علی نبینا و آله و علیه السلام وحی شد: یَا ابْنَ عِمْرَانَ!
 کَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ
 عَنِّي؛ ای موسی! کسی که می گوید من خدا را
 دوست دارم، اما شب - هنگامی که تاریکی همه
 جا را فرا می گیرد - به خواب می رود و به یاد من

^{۱۸}. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵

نیست، دروغ می گوید. در ادامه خداوند
 می فرماید: أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خَلْوَةَ حَبِيبِهِ؟^{۱۹}
 آیا مگر نه اینکه هر عاشقی تنهایی با معشوقش را
 دوست دارد؟

خداوند به حضرت موسی -علیه السلام- وحی
 می کند: يَا مُوسَى هَبْ لِي مِنْ عَيْنِكَ الدُّمُوعَ وَمِنْ
 قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَمِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ، ثُمَّ ادْعُنِي فِي
 ظُلَمِ اللَّيْلِ تَجِدَنِي قَرِيباً مُجِيباً.^{۲۰}

خداوند به موسی می فرماید: ای موسی! به من
 از چشمت، اشک هدیه کن و از قلبت، خشوع و خدا
 ترسی به من بده و از بدنت فروتنی و تواضع اهدا

^{۱۹}الأمالي (للصدوق)، ص 357.

^{۲۰}بحار الأنوار، ج 67، ص 15.

کن سپس در تاریکی های شب مرا صدا بزن
انوقت مرا نزدیک خود و اجابت کننده می یابی.

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحِبِّنِي وَ
حَبِّبْنِي إِلَيَّ خَلَقِي⁸ خدای متعال به حضرت موسی
وحی کرد که یا موسی مرا دوست بدار و کاری کن
که مردم نیز مرا دوست بدارند! حضرت موسی
عرض کرد: خدایا تو می دانی که من هیچ کس را
همانند تو دوست نمی دارم. تو محبوب ترین
موجود نزد من هستی، اما دل های مردم که دست
من نیست. چگونه آن ها را محب تو قرار
بدهم؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: فَذَكَّرَهُمْ نِعْمَتِي وَ آلَائِي؛
خداوند فرمود: نعمت های من را به یادشان بیاور.
آن ها به گونه ای خلق شده اند که وقتی بدانند کسی
به آن ها محبت کرده، دوستش می دارند.

تو را برای دوستی خدا دوست می دارم.

در روایتی آمده است: نوجوانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، به پیامبر «صلی الله علیه و آله» سلام کرد و از خوشحالی دیدن ایشان، چهره اش گشاده شد و لبخند زد. حضرت به او فرمود: ای جوان! مرا دوست داری؟ گفت: ای رسول خدا! به خدا قسم آری. فرمود: همچون خودت؟ گفت: ای رسول خدا! به خدا قسم بیشتر. فرمود: همچون پروردگارت؟ گفت: خدا را، خدا را، ای رسول خدا! این مقام نه برای تو است و نه دیگری. در حقیقت تو را برای دوستی خدا دوست می دارم. در این هنگام رسول خدا به همراهان خویش روی کرد و فرمود: این گونه باشید؛ خدا را به سبب

احسان و نیکی اش به شما دوست بدارید و مرا
برای دوستی خدا دوست بدارید.^{۲۱}

اويس قرن، مرد خدا

او از مردان خدا بود که در زمان پیامبر خدا در
یمن زندگی می کرد و اسلام آورد ولی پیامبر را
نتوانست زیارت کند اما حالات خوش بندگی
فراوانی داشت.

در حالات عرفانی اويس گویند: بعضی از شبها
می گفت: امشب شب رکوع است و به یک رکوع
شب را به صبح می رساند. یک شب می گفت:
امشب شب سجود است و به یک سجده شب را
سپری می کرد. به او گفتند: اويس، چرا این قدر

ارشاد القلوب، دیلمی، ص ۱۶۱، ح ۸۹۸.

به خودت زحمت می دهی؟! گفت: کاش از ازل تا
ابد یک شب بود و من آن را به یک سجده سپری
می کردم....

عارف بزرگ ایه الله شیخ محمد جواد انصاری می
گوید: در قم شروع به حاشیه زدن بر کتاب شریف
عروه الوثقی کردم تا یک شب با خود فکر کردم
که چه نیازی به حاشیه من است بحمدالله به اندازه
کافی علمایی که حاشیه زده اند وجود دارند و
نیازی به حاشیه من نیست و از ادامه کار منصرف
شدم. در همان شب این خواب را دیدم « در عالم
رؤیا یک حوض بسیار بزرگ با رنگهای مختلفی
دیدم که دور آن حوض پر از کاسه های بزرگی
بود که بر آنها اسماء خداوند و از جمله این آیه
شریفه :

«ذلک فضل الله یوتیه من یشاء؛

این فضل خداست که به هر که خواهد می‌دهد.

مأئده/56» .

نوشته شده بود وقتی من به نزدیک آن حوض
رسیدم جامی لبریز از آب حوض کرده و به من
نوشاندند که از خواب پریدم و تحولی عظیم در
خود احساس کردم و آنچنان جذبات عالم علوی
و نسیم نفحات قدسیه الهی بر قلب من نواخته
شده بود که قرار را از من ربود، وجود خود را
شعله‌ای از آتش دیدم،

«یک بار آنقدر سوختن قلبم شدت یافته بود که

احساس می‌کردم مرگم نزدیک است. می
سوختم و دیگر امیدی به ماندن نداشتم. مطمئن
بودم دوام نمی‌آورم می‌سوختم، می‌سوختم ...
ناگهان احساس کردم نوری پیدا شد و به قلبم

خورد و آن گاه قلبم آرام شد و حرارتش فروکش کرد» .

از آن به بعد به این طرف و آن طرف زیاد
مراجعه کردم که شاید دستم به ولیّ کاملی برسد
و از وی بهره گیری نمایم. در آن زمان عالم
نحریر و ولیّ الهی آیت الله العظمی شیخ میرزا
جواد ملکی تبریزی(ره) رحلت کرده بودند و هر
چه نزد شاگردانش رجوع می کردم عطش من فرو
نمی نشست تا اینکه خود را تنها و بیچاره و مضطر
دیدم سر به بیابانها و کوههای اطراف قم گذاشتم،
صبحها می رفتم و عصرها برمی گشتم تا اینکه پس
از چهل الی پنجاه روز تضرّع و توسّل زیاد به
ساحت مقدس معصومین(ع) وقتی اضطرار و
بیچارگی به حد اوج خود رسید و یکسره خواب و

خوراک را از من ربود ناگهان پرده‌ها از جلوی
چشم من برداشته شد و نسیم جانبخش رحمت از
حریم قدسی الهی ورزیدن گرفت و لطف الهی
شامل حالم گردید و مقصد خود را در وجود
مقدس خاتم الأنبياء حضرت محمد(ص) یافتم و
متوجه شدم در این زمینه وجود خاتم الأنبياء
دستگیری می‌نماید، از آن زمان به بعد مرتباً به
ساحت مقدس آن حضرت متوسل می‌شدم و از
حضرت بهره‌گیری فراوان می‌نمودم.

و خود ایشان نقل می‌کنند که:

«از آن به بعد هر جا مکاشفات و یا رویدادهای
ذهنی که برایم پیش می‌آمد و نمی‌توانستم

جوابشان را پیدا کنم به ساحت مقدس پیامبر
اکرم(ص) متوسل می شدم و جواب می گرفتم^{۲۲}

کسانی که از عشق الهی در نماز رحلت کردند

میرزا جواد ملکی و رحلت در حال نماز

«حاج آقا حسین فاطمی فرمود: به من گفتند که
آقای حاج میرزا جواد(ملکی تبریزی) جویای حال
تو شده است. چون می دانستم ایشان کسالت دارند
با عجله به خدمتش رفتم، دیدم استحمام کرده
و خضاب بسته و پاک و پاکیزه در بستر بیماری
افتاده و آماده ادای نماز ظهر و عصر است. در میان
بستر شروع به گفتن اذان و اقامه کرد و دعای

<http://iqna.ir/fa/news/3501981/>²²²²

تکبیرات افتتاحیه را خواند و همین که به تکبیره
الاحرام رسید و گفت: الله اکبر!

روح مقدسش از بدن به عالم قدس پرواز کرد.^{۲۳}

شب زنده‌داری میرزا جواد آقا ملکی

مرحوم حجة الاسلام سید محمود یزدی، که از
شاگردان حاج میرزا جواد آقا بوده، در بیرونی
منزل استاد می‌نشست. درباره نماز شب‌های آن
عارف وارسته می‌گوید: شب‌ها که ایشان برای
شب‌زنده‌داری و عبادت برمی‌خاست، مدتی در
رختخواب به گریه از خوف خدا و اشک برای
عشق به حق مشغول بود. گاهی به سجده می‌رفت
و زمانی لب به دعا می‌گشود. آن‌گاه در صحن

²³ <http://ganjinah.mihanblog.com/extrapage/7>

منزل رو به طرف آسمان می کرد و آیات
مخصوص را تلاوت می فرمود:

«ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و
النهار... ربنا ما خلقت هذا باطلا...»⁽⁹⁾ اثر این آیات
الهی آن چنان بود که او را از خود بی خود کرده،
سر بر دیوار می گذاشت و لحظاتی گریه می کرد.
آن گاه که برای گرفتن وضو آماده می شد، در کنار
حوض نشسته، مدتی گریه می کرد و پس از وضو
ساختن چون به مصلايش می رسید و مشغول تهجد
می شد، حالش منقلب گشته، اشک بسیار
می ریخت؛ به طوری که از گریه های طولانی در
نمازها و مخصوصا قنوت ها، بعضی ایشان را جزء
«بکاین» عصر به شمار آورده اند.^{۲۴}

شیخ علی کاشانی و رحلت در حال سجده

«شیخ علی کاشانی معروف به فریده الاسلام از اساتید شهید هاشمی نژاد بسیار اهل عبادت بود و در منزلش اطاقی را برای عبادت قرار داده و شبها را به عبادت می گذرانند. او در جوانی به درجه اجتهاد رسیده بود و وقتی چندین ساعت با یکی از علماء مشهد بحث علمی کرد. آن عالم از وی پرسید: با این سن کم این همه علوم را چگونه فرا گرفته ای؟

وایشان جواب داد که از عنایت علی بن موسی الرضا (ع) فرا گرفته ام.

رحلتش را در سن بیست و چهار سالگی از زبان میزبانانش این گونه نوشته اند: بعد از صرف شام به من گفت: خیلی مایلم در حیاط منزل، زیر درخت تا

صبح در عبادت باشم. بعد برخاست دو رکعت نماز خواند. ذکر رکوعش را که شمردم، هفتاد بار بود. بعد از نماز کمی از مواعظ واحادیث را برای ما بیان کرد و به سجده رفت، دیگر سر از سجده برنداشت و روح پاکش به ملکوت اعلی پرکشید.^{۲۵}

سید احمد کربلایی و رحلت در نماز عصر

«آیه الله سید احمد کربلایی که استاد سید علی قاضی ار اساتید علامه طباطبائی بوده است، رحلتش

دین ما علمای ماص 88-87»

در هنگام نماز بود و در هنگام نماز عصر، بسوی
ملکوت پرواز کرد^{۲۶}

جوان عاشق و نماز قلابی

ملا محسن فیض کاشانی در دیوان خود بنام
طاق‌دیس، داستان جوانی را به صورت شعر ذکر
کرده که من خلاصه آن را اینجا می‌آورم:

روزی جوانی هیزم شکن، سر راهش به دختر
حاکم که با همراهان خود می‌گذشت بر خورد و با
یک ناگاه به او عاشق دختر شد. جوان گرفتار عشق
چون می‌دانست رسیدن به این دختر برای او
ممکن نیست به نزد حکیمی رفت و از او برای حل
مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به او پیشنهاد کرد
که به خرابه‌ای که او شهر بود برود و شبانه روز به

²⁶ «هزارویک تکتہ دربارهٔ نماز

عبادت و نماز پیردازد. جوان که چاره دیگری
 نداشت حرف او را قبول نمود و با سجاده نماز
 بطرف خرابه رفت و در آن جا سجاده اش را پهن
 کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و
 مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به
 جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم
 کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر
 شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت
 می کردند. کم کم این صحبتها به گوش حاکم رسید
 و او تصمیم گرفت که از این جوان عابد! دیدار
 کند. حاکم با همراهانش به خرابه رفت و مدتی
 نظاره گر عبادتهای جوان شد. سپس به
 کاخش برگشت. چند روز بعد دوباره حاکم نزد
 جوان رفت و این بار به جوان پیشنهاد کرد که: چون
 من پسری ندارم که جانشینم شد بیا و دخترم

رابگیر تا تو بعد از من جانشین من شوی! جوان
 قبول کرد و به دستور حاکم برای او لباسهای زیبا
 آوردند و با شکوه زیاد او را به کاخ
 حاکم بردند. وقتی جوان وارد کاخ شد و چشمش به
 آن همه شکوه و جلال ظاهری افتاد ناگاه انقلابی در
 دلش پیدا شد و باخود گفت: تو مدتی نمازقلابی
 خواندی به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی بخوانی
 به کجایم رسی؟ لذا برگشت و عشق دختر را از
 دلش بیرون کرد و عاشق خدا شد.^{۲۷}

در احوالات یکی از علمای عارف قرن ما بنام ایه
 الله نجابت میگویند در اواخر عمر هر جا در مجله

یا روزنامه کلمه عشق را میدید اشک از چشمان
نشان سرا زیر میشد.^{۲۸}

اعجوبة عبادت، حسنعلی نخودکی اصفهانی

«آقای نظام الولیة سر کشیک آستان قدس رضوی
نقل کرد که شبی از شبهای زمستان که هوا خیلی
سرد بود و برف می بارید، نوبت سرکشیک من
بود. اول شب خدام آستان مبارک به من مراجعه
کردند و گفتند: به علت سردی هوا و بارش
برف، زائری در حرم نیست. اجازه دهید حرم
را ببندیم. من نیز به آنان اجازه دادم. مسئولین
بیوتات درها را بستند و کلیدها را آوردند. مسئول
بام حرم مطهر آمد و گفت: اج شیخ

[http://shiraz-
arfan.persianblog.ir/post/22/](http://shiraz-arfan.persianblog.ir/post/22/)

حسنعلی اصفهانی از اول شب تاکنون بالای بام
و درپای گنبد مشغول نماز می باشند و مدتی است
که در حال رکوع هستند و چندبار که
مراجعه کردیم ایشان را به همان حال رکوع
دیدیم. اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنیم که
می خواهیم درها را ببندیم.

گفتم: خیر، ایشان را به حال خود بگذارید و مقداری
هیزم در اطاق پشت بام، مخصوص مستخدمین
است بگذارید که هرگاه از نماز
فارغ شدند، استفاده کنند و در بام را نیز ببندید.

مسئول مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به
منزل رفتیم. آن شب برف بسیاری بارید. هنگام
سحر که برای باز کردن درهای حرم

مطهر آمدیم، به خادم با گفتم: برو بین حاج شیخ
در چه حالند.

پس از چند دقیقه خادم مزبور باز گشت و
گفت: ایشان همانطور که در حال رکوع هستند و
پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است.

معلوم شد ایشان از اول شب تا سحر در حال
رکوع بوده‌اند و سرمای شدید آن شب را هیچ
احساس نکرده‌اند. نماز ایشان هنگام اذان صبح
به پایان رسید.»^{۲۹}

سید عبدالحسین لاری

«دختر ایشان گفت: شبها هر گاه بر
می‌خاستم، ایشان را در حال نماز می‌دیدم. یکبار
گفتم: مقداری هم بخوابید.

²⁹²⁹ داستانهای از زندگی علماء ج 1»

فرمود: آنقدر بخوایم که دیگر بیدار نشویم.»

حسن بن علی بن فضال

«از فضل بن شاذان روایت شده که حسن بن علی بن فضال برای عبادت به صحرا می‌رفت و سجده را چندان طول می‌داد که پرندگان می‌آمدند و بر پشتش به گمان اینکه پارچه‌ای است می‌نشستند و حیوانات وحشی در اطراف او می‌چریدند و از او وحشت نمی‌کردند.» «مفاتیح الجنان ص 98»

علی بن مهزیار

«روایت شده که علی بن مهزیار در هنگامی که آفتاب طلوع می‌کرد، به سجده می‌رفت و تا برای

هزار نفر از مؤمنین دعا مانند آنچه برای خود دعا کرده بود، نمی‌کرد، سر بر نمی‌داشت. و از سجده‌های زیاد، بر پیشانی او پینه مانند زانوی شتر بسته شده بود.

خواجه ربیع

درباره ربیع بن خثیم حکایت شده است که با یک رکوع، شب را به صبح می‌رساند، آن گاه قامت راست می‌کرد و می‌نالد و می‌گفت: «آه! مخلصان پیشی گرفتند و ما از راه ماندیم.

همچنین نقل شده که وقتی خواجه ربیع وفات کرد یکی از همسایگانش دخترکی داشت که گفت: پدر جان! آن ستونی که هر شب در خانه همسایه مابود چه شد؟

پدر گفت: فرزندم! آن ستون نبود بلکه همسایهٔ صالح ما (ربیع) بود که از اول شب تا صبح روی پاهایش ایستاده بود (و مشغول عبادت و نماز و مناجات بود)»^{۳۰}

نماز عجیب سید هندی

در کتاب ارمغان هندوپاک نوشته مرتضوی لنگرودی آمده که سیدی در هند نماز عجیبی می خواند. وقتی به سجده می رفت اعضای بدنش همانند سر و دست و پاها جدا می شدند و من رفتم و سر او را در حالی که ذکر می گفت روی دست گرفتم. بعد از نماز از او پرسیدم این چه نمازی است؟ سید هندی گفت من چون از نمازهای یومیّه و نافله ان لذتی که می خواهم نمی برم از خدا

³⁰³⁰ هزار و یک نکته دربارهٔ نماز «حسین دیلمی

خواستم بهمن نمازی بدهد که دران روحم از
جسم منقطع شود. و خداوند این نماز را به من
داده که در این نماز من دیگر در عالم دنیا نیستم.

نیایش هایی از امام خمینی رحمه الله

آن دل که به یاد تو قلبی که به عشقت نتپد
نباشد دل نیست جز گل نیست

آن کس که ندارد به از زندگی بی ثمرش
سر کوی تو راه حاصل نیست

از دیده عاشقان نهان فرزانه من جدا ز جان
کی بودی؟ کی بودی

طوفان غمت ریشه یارا تو بریده از روان
هستی بر کند کی بودی

درد خواهم دوا نمی غصه خواهم نوا نمی
خواهم خواهم

عاشقم عاشقم مریض زین مرض من شفا
توام نمی خواهم

من جفایت به جان از تو ترک جفا نمی
خریدارم خواهم

تو صفای منی و مروه من مروه را با صفا نمی
خواهم

صوفی از وصل دوست بی صوفی بی صفا نمی
خبر است خواهم

تو دعای منی تو ذکر منی ذکر و فکر و دعا نمی
خواهم

هر طرف رو کنم تویی قبله، قبله نما نمی

قبله خواهم

هر که را بنگری فدایی من فدایم، فدا نمی
توست خواهم

همه آفاق روشن از رخ ظاهری جای پا نمی
توست خواهم

عاشقم، عاشق رخسار پرده برگیر که من یار
توام توام

عشوه کن، ناز نما، لب جان من، عاشق گفتار
بگشا توام

بر سر بستر من پا بگذار من دل سوخته بیمار
توام توام

با وصال ز دلم عقده جلوه ای کن که

گشا گرفتار توام

عاشقی سر به گریبانم مستم و مرده دیدار
من توام

گر گُشی یا بنوازی ای عاشقم، یار وفادار توام
دوست

هر که بینم خریدار من خریدار خریدار
توست توام

دل که آشفته روی تو آن که دیوانه خال تو
نباشد دل نیست نشد عاقل نیست

مستی عاشق دلباخته از به جز این مستیم از
باده توست عمر دگر حاصل نیست

عشق روی تو در این چه توان کرد که این

بادیه افکند مرا بادیه را ساحل نیست

دست من گیر و از این که در این خرقه به جز
خرقه سالوس رهان جایگه جاهل نیست

دعای قنوت عاشقان

علامه طهرانی(ره) میفرمودند: ایاه الله قاضی به
شاگردان خود دستور می دادند که این دعا را در
قنوت نمازهایشان بخوانند: ” اللهم ارزقنی حبک
و حب من تحبه و حب من یحبک و العمل الذی
یبلغنی الی حبک و اجعل حبک احب الاشیاء الیک
”

خدایا! محبت خودت و محبت کسی که او را دوست
می داری و محبت کسی که تو را دوست می دارد و
محبت عملی که مرا به عشقت برساند روزیم کن

و عشق خودت را در نزد من محبوب ترین چیز قرار

بده. ۳۱

انس با خدا

«می گویند آن گاه که یوسف در زندان بود،
مردی به او گفت: تو را دوست دارم. یوسف گفت:
ای جوان مرد! دوستی تو به چه کار من آید؟ از
این دوستی مرا به بلا افکنی و خود نیز بلا بینی!
پدرم یعقوب، مرا دوست داشت و بر سر این
دوستی، او بینایی اش را از دست داد و من به چاه
افتادم. زلیخا ادعای دوستی من کرد و به سرزنش
مصریان دچار شد و من مدت ها زندانی شدم.

اینگ! تو تنها خدا را دوست داشته باش، تا نه بلا
بینی و نه دردسر بیافرینی»

داستان خدا و بنده تنبل

خدا: بنده ی من نماز شب بخوان و آن یازده
رکعت است.

بنده: خدایا! خسته ام، نمی توانم

خدا: بنده ی من، دو رکعت نماز شفع و یک
رکعت نماز وتر بخوان

بنده: خدایا! خسته ام برایم مشکل است نیمه
شب بیدار شوم

خدا: بنده ی من قبل از خواب این سه رکعت را
بخوان

بنده: خدایا! سه رکعت زیاد است

خدا: بنده ی من فقط یک رکعت نماز وتر بخوان

.

بنده: خدایا! امروز خیلی خسته ام! آیا راه

دیگری ندارد؟

خدا: بنده من قبل از خواب وضو بگیر و رو به

.آسمان کن و بگو یا الله

بنده: خدایا! در رختخواب هستم اگر بلند شوم

!خواب از سرم می پرد

خدا: بنده ی من همانجا که دراز کشیده ای تیمم

.کن و بگو یا الله

بنده: خدایا! هوا سرد است! نمیتوانم دستانم را

.از زیر پتو در بیاورم

خدا : بنده ی من در دلت بگو یا الله ما نماز شب
برایت حساب میکنیم

بنده اعتنایی نمی کند و می خوابد

خدا : ملائکه ی من ! ببینید من آنقدر ساده گرفته
ام اما او خوابیده است چیزی به اذان صبح نمانده ،
او را بیدار کنید دلم برایش تنگ شده است امشب
با من حرف نزده

ملائکه : خداوندا ! دوباره او را بیدار کردیم ، اما
باز خوابید

خدا : ملائکه ی من در گوشش بگویید
پروردگارت منتظر توست

ملائکه : پروردگارا ! باز هم بیدار نمی شود

خدا: اذان صبح را می گویند هنگام طلوع آفتاب
است ای بنده ی من بیدار شو نماز صبحت قضا می
شود خورشید از مشرق سر بر میآورد.

ملائکه: خداوندا! نمی خواهی با او قهر کنی؟

خدا: او جز من کسی را ندارد ... شاید توبه کرد

...

بنده ی من تو به هنگامی که به نماز می ایستی من
آنچنان گوش فرا میدهم که انگار همین یک بنده
را دارم و تو چنان غافلی که گویا صد ها خدا داری
ای خدای مهربان، نمی دانم چه حکمتی داشته
است اینکه تو با آن همه عظمت و بزرگی ات که
در مخیله هیچ کس نمی گنجد اجازه داده ای که
بنده ای ناچیز این چنین بی واسطه با تو سخن
بگوید. مقام کبریایی تو کجا و بنده حقیر کجا؟
عرش اعلی کجا و زمین خاکی کجا؟ حی لایموت

کجا و عبد فانی کجا؟ ذات پاک و مقدس کجا و
 موجود سراسر تقصیر کجا؟
 اما می دانم هر چه هست تو فراتر از آنی که
 عظمت لطف تو را تجسم کنم. خدایا، اگر تو اجازه
 نمی دادی این چنین صمیمانه و خودمانی با تو
 گفتگو کنم، آنگاه باید در گفتگو با چه کسی دلم
 را تسکین می دادم؟ به کدام رحمت بی انتها
 متوصل می شدم تا در مشکلات و گرفتاری های
 دنیا احساس نومیدی و شکست در وجودم رخنه
 نکند؟ کدام محرم راز را پیدا می کردم که تمام
 آشکار و نهانم را بداند و آنها را به هیچ کس
 نگوید؟ چه پناهگاهی را می یافتم که هرگاه
 مرتکب اشتباه و لغزشی می شدم، به درگاه او پناه
 می بردم و با خلوص دل نزد او اعتراف می کردم
 و طلب عفو و رحمت؟

خدایا تو خودت می دانی که هر گاه من به نماز می
ایستم آنچنان در افکارم غوطه ور می شوم که
گویی هزاران خدا دارم! و اما تو آنچنان به کلماتم
گوش فرا می دهی که گویا همین یک بنده را
داری! نمی دانم چه سری در این نهفته است؟ اما
هر چه باشد من مخلوق توام و تو کاملاً بر خلقتم
آگاه! تو به آنچه در وجودم آفریده ای آگاهی و
من از دسترسی به آنچه حکمت بالغه ات بوده،
عاجز! خدایا اگر در زمان هم صحبت شدن با تو
افکارم در دنیا و مادیات غوطه ور است، نه از سر
این است که من چنین خواسته ام، بلکه ناتوانی من
را در درک عظمت و مقامی که در مقابل او
ایستاده ام می رساند. مقامی که بندگان مخلص
وقتی در آن قرار می گیرند، فقط تو را می بینند و
بس. چنان محو وجود تو می شوند که کشیدن تیر
را از پای خویش حس نمی کنند! می خواهم بگویم

که از اینکه اجازه دادی در شبانه روز پنج بار
 بدون واسطه و رو در رو با تو سخن بگویم
 سپاسگذارم و امیدوارم که این نعمت عظمی را از
 من دریغ نکنی. می خواهم بگویم که " لا تزغ
 قلوبنا بعد اذ هدیتنا " می خواهم بگویم گر چه
 عبادت و بندگی من در مقابل لطف و کرم تو
 پیشیزی نمی ارزد، اما تو در "یوم یقوم الحساب"
 از سر لطف و کرمت با من رفتار کن، چون اگر
 میزان عبادات و اعمال من باشد خسر الدنیا و
 الاخره خواهم بود و اگر میزان بخشش تو
 باشد، آنگاه: **رسد آدمی به جایی که بجز خدا**
نداند³²

آیه الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی :

³²<http://www.tanha-63.blogfa.com/>

❀ ای کاش ما هم مثل مرحوم آیه الله انصاری
رضوان الله تعالی علیه بودیم که از غم و غصه
وهجران پروردگاره مدت بیست سال قلبشان
ذوب شد، آب شد.

خوشادردی! که درمانش تو باشی
خوشا راهی! که پایانش تو باشی
خوشا چشمی! که رخسار تو بیند
خوشا ملکی! که سلطانش تو باشی
خوشا آن دل! که دلدارش تو گردی
خوشا جانی! که جانانش تو باشی
خوشی و خرمی و کامرانی
کسی دارد که خواهانش تو باشی

چه خوش باشد دل امیدواری
!که امید دل و جانش تو باشی

همه شادی و عشرت باشد، ای دوست
در آن خانه که مهمانش تو باشی

گل و گلزار خوش آید کسی را
که گلزار و گلستانش تو باشی

چه باک آید ز کس؟ آن را که او را
نگهدار و نگهبانش تو باشی

مپرس از کفر و ایمان بی دلی را
که هم کفر و هم ایمانش تو باشی

مشو پنهان از آن عاشق که پیوست
همه پیدا و پنهانش تو باشی

برای آن به ترک جان بگوید
دل بیچاره، تا جانش تو باشی

عراقی طالب درد است دایم
به بوی آنکه درمانش تو باشی^{۳۳}

فراق خدا برای عاقلانش غیر قابل تحمله

عاشقان خداوند نمی توانند فراق او را تحمل کنند
حتی اگر خداوند بخاطر اعمال بد شان آنها را
جهنم ببرد اگر بتوانند عذاب را تحمل کنند ولی
جدایی از خداوند را نمی توانند تحمل نمایند.

فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي، صَبَرْتُ عَلَى
عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ،^{۳۴}

ای خدا و آقا و مولا و پروردگارم، بر فرض که بر
عذابت شکیبائی ورزم، ولی بر فراق چگونه صبر
کنم؟

³³³³ دیوان عراقی

³⁴³⁴ قرازی از دعای کمیل

در مناجات هشتم خمه عشر در مفاتیح الجنان آمده است:

ای کسی که بر آنانکه به سویش رو کنند رو
آوری و با توجه بدانها مهرورزی و نعمت بخشی و
ای آنکه نسبت به بی خبران و غافلان از ذکر خود
رحیم و مهربانی و با جلب آنان به درگاهت
دوستدار و مهرورزی. از تو خواهم از کسانی
قرارم دهی که بهره بیشتری از تو دریافت داشته
و مرتبه والاتری را حائز گشته و از دوستیت
نصیب بیشتری عایدش شده و در معرفت سهم
زیادتری بهره اش داده اند ، زیرا که توجه من از
همه جا ، بسوی تو منقطع شده و اراده و آرزویم
به جانب تو گشته است ، پس مراد من تنها تویی
نه دیگری و شب زنده داری و بی خوابیم فقط
بخاطر تو است نه غیر تو و دیدارت نور چشم من

است و وصل تو آرزوی جان من و بسوی تو است
اشتیاقم و در وادی محبت تو سرگشته ام ، و در
هوای تو است دلداد گیم و خوشنودی تو است
مقصودم و دیدار تو است حاجت من و نعمت
جوارت مطلوب من است و نزدیکی و قرب به تو
منتهای خواسته من است و در مناجات با تو است
خوشی و راحتیم و پیش تو است داروی دردم و
شفای جگر سوخته ام و تسکین حرارت دلم و
برطرف شدن دشواریم .

و در مناجات نهم آمده است:

ای که انوار قدسش برای دیدگان دوستانش در
کمال درخشندگی است و پرتوافکنیهای جمالش
برای قلوب عارفان زداینده ی (چرکیها) است .ای
آرمان دل مشتاقان و ای منتهای آرزوی محبان ،از

تو خواهم دوستی خودت و دوستی دوستدارانت و
دوستی هر عملی که مرا به قرب تو واصل گرداند
و همی خواهم خودت را در پیش من از هر چه
غیر توست محبوبتر گردانی ، و از تو خواهم که
دوستیم را نسبت به تو جلو دارم قرار دهی تا مرا
به رضوانت بکشاند...

عجیب تر از همه عجایب این است خداوند قادر
متعال خالق جهان هستی. بی نیاز مطلق، صاحب
صفات جمال و اسماء حُسنی،، به بنده ضعیف ذلیل
خود اظهار محبت می کند. و این است که
عاشقانش را دیوانه می نماید.